

نویسندگان: میمسی سادوفسکی و دنیل گرینبرگ

مترجم: محبوبه گل افشانی

انتشارات: کرگدن

مدرسه سادبری ولی با ویژگی‌های منحصر به فردی که دارد، در حقیقت دموکرات‌ترین مدرسه در نظام آموزشی فعلی جهان محسوب می‌شود. نویسندگان کتاب در مقدمه آن درباره انگیزه تأسیس مدرسه سادبری ولی می‌نویسند: «گشتیم تا مدرسه‌ای را پیدا کنیم که با خواسته‌هایمان جور در بیاید. همه ما عمیقاً باور داشتیم که نظام آموزشی موجود آمریکا صدمات جبران‌ناپذیری به کودکانمان می‌زند. این‌گونه بود که مدرسه سادبری ولی، در سال ۱۹۶۸، تأسیس شد. اولین دیدگاه مشترک همه ما این عقیده بنیادین بود که کودک انسان است و شایسته آن است که مثل انسانی کامل مورد احترام قرار گیرد. این عملاً به آن معنا بود که تمام فعالیت‌های بچه‌ها در مدرسه باید بر اساس انگیزه درونی خودشان شکل می‌گرفت.»

این نظریه به تأسیس مدرسه سادبری ولی منتهی شد. مدرسه‌ای که هیچ برنامه تحصیلی ندارد و تصمیم‌گیرنده اصلی آن دانش‌آموزان هستند.

خواننده این کتاب ممکن است در ابتدا چنین برداشت کند که این سبک آموزشی بیشتر به نظریه‌ای زیبا و دل‌فریب می‌ماند که بی‌شک اجرای آن غیرممکن یا بسیار چالش‌برانگیز خواهد بود یا دست‌کم خروجی این مدرسه‌ها در دنیای نوین امروز، با قوانینی که برای اقتصاد و رقابت در بازار کار یا حضور در دانشگاه‌های مطرح وجود دارد، کاری از پیش نخواهد برد؛ اما نظر بنیانگذاران این مدرسه در این خصوص کاملاً متفاوت است. نویسندگان بر این موضوع اذعان دارند که همه فارغ‌التحصیلان سادبری ولی که آرزوی رفتن به مؤسسات آموزشی و مدرسه‌های عالی را دارند، همواره در دانشگاه‌هایی که انتخاب اولشان بوده است، پذیرفته می‌شوند. دلیل اینکه استادان دانشگاه‌های مطرح این دانش‌آموزان را انتخاب می‌کنند، به گزارش دانشگاه، وجود سرزندگی، هوشیاری، اعتماد به نفس و روحیه خلاق آن‌هاست.

اصولی که سنگ بنای این مدرسه را تشکیل می‌دهند، عبارت‌اند از:

معرفی کتاب



تجربیات مدرسه سادبری ولی

■ نجمه مسعودی

دبیر ریاضی دبیرستان دخترانه دوره اول

تجربیات مدرسه سادبری ولی

به روایت دست‌اندرکاران یکی از قدیمی‌ترین مدارس دموکراتیک دنیا

میمسی سادوفسکی و دنیل گرینبرگ
ترجمه محبوبه گل افشانی



نشر کرگدن

بخش آزاد

شماره ۴۰ تابستان و پاییز ۱۳۹۴

۴۴

۱. خودفراگیری

اصل خودفراگیری دانش آموزان را به گونه‌ای آماده می‌سازد که بدون برنامه‌ریزی از پیش تعیین شده بتوانند موفق باشند. بزرگ‌ترین مانع یادگیری کودکان این است که بزرگ‌ترها بخواهند با دانش خودشان قوه تشخیص را در آن‌ها خفه کنند. این جایگزینی استقلال کودک را از بین می‌برد و به جای آن نظرات کارشناسانه را غالب می‌کند. آموزش و نصیحت، کودکان را به انسان‌های مقلد، وابسته، ناامن و بدون اعتماد به نفس تبدیل می‌کند. در حقیقت ما گاهی فراموش می‌کنیم ذات انسان به گونه‌ای است که می‌تواند جسارت خودش را در بوته آزمایش قرار دهد و از حل مشکلات لذت ببرد.

۲. اصول شغلی

در سادبری ولی برنامه درسی به گونه‌ای است که دانش آموزان می‌توانند ایده‌های مطرح شده را به کار بگیرند و اجرا کنند.

۳. اصول اخلاقی

پایبندی به اصول اخلاقی نیازمند وجود عنصر لاینفک «مسئولیت‌پذیری» است. آزادی انتخاب، آزادی عمل و آزادی پذیرش پیامدهای عمل هستند که مسئولیت‌پذیری را شکل می‌دهند. عموم مدرسه‌ها حتی آزادی پذیرش مسئولیت عواقب کار را نیز از دانش آموز، با مراعات بیش از حد و دورکردن آن‌ها از شکست‌های ناامیدکننده، سلب می‌کنند.

۴. اصول اجتماعی

نویسندگان این کتاب مهم‌ترین شاخص اجتماعی برای داشتن جامعه‌ای پایدار و سالم را در دنیای واقعی همکاری و مهم‌ترین شکل رقابت را رقابت فردی می‌دانند. آن‌ها رقابت بین فردی مرسوم در جامعه کنونی را بنفسه بیهوده و مخرب تلقی می‌کنند. برای تحقق این هدف، در مدرسه سادبری ولی، در درجه اول به دسته‌بندی دانش آموزان توجه ویژه می‌شود. در این مدرسه، تفکیک

سنی به شیوه مرسوم سایر مدرسه‌ها وجود ندارد. «ترکیب سنی» سلاح مخفی این مدرسه است. در این شرایط است که یادگیری و هم‌افزایی رخ می‌دهد.

مسئله بعد در اصول اجتماعی «رقابت» است. نویسندگان این کتاب بر این باورند که نظام‌های آموزشی فعلی با ایجاد رقابت بین فردی، انسان‌هایی ناایمن و مبتلا به اختلالات اجتماعی پرورش خواهند داد.

دنیل گرینبرگ و میمسی سادوسکی می‌نویسند: «در مدرسه سادبری ولی زمان بهترین سلاح است. دانش‌آموزانی بودند که در بدو ورود، به هیچ فعالیتی وارد نمی‌شدند و وقتشان را بیهوده می‌گذراندند و در حقیقت منتظر دخالت و کنترلی از سوی ما بودند؛ اما با اندکی صبر از این دوره بی‌حوصلگی و رکود گذر کردند و در نهایت بخت خود را آزمودند. معجزه زمانی رخ می‌دهد که کودک را رها کنید و اجازه دهید با سرعت خودش پیش برود.»

نمونه‌هایی که در این کتاب برای تشریح آنچه در مدرسه سادبری ولی اتفاق می‌افتد، آمده است، برای ما می‌تواند معضل بزرگی به نظر برسد؛ مثلاً این نمونه در کتاب آمده است: «چند سال پیش دختر نوجوانی که از پنج سالگی دانش‌آموز سادبری ولی بوده است، با عصبانیت به من گفت که دو سال از زندگی‌اش را تلف کرده و هیچ چیزی یاد نگرفته است. من با این ارزیابی موافق نبودم؛ اما نمی‌خواستیم با او جر و بحث کنم و فقط گفتم حالا که یادگرفتی هدر دادن وقت چقدر بد است، پس حتماً می‌توانی یک درس را بهتر یاد بگیری؛ درسی که برای بقیه زندگی‌ات به درد می‌خورد. این پاسخ او را آرام کرد. این مثال اهمیت این نکته را نشان می‌دهد که به جای اینکه جلوی اشتباهات بچه‌ها را بگیریم، باید اجازه بدهیم برای اشتباه‌کردن آزاد باشند و از آن اشتباهات درس بگیرند.»

در ذکر خاطره‌ای دیگر چنین آمده است: «دانش‌آموزی داشتیم که به واسطه

رابطه صمیمانه‌ام با او می‌توانستم خودم را به راحتی گول بزنم که برای انتخاب مسیر زندگی به درستی راهنمایی‌اش کرده‌ام؛ اما او بر خلاف نظر عاقلانه من متوجه شد که اگر وقتش را در مدرسه برای تمرکز روی معاشرت با بقیه افراد و طراحی حرکات موزون استفاده کند، برایش مفیدتر است تا مهارت‌های نویسندگی را بیاموزد. مسیری که خودش هوشیارانه و تنها با استفاده از گزینه و شناخت درونی برای خودش انتخاب کرد، به ذهن هیچ کدام از بزرگ‌سالانی که با این دانش‌آموز در ارتباط بودند، خطور نمی‌کرد. او از طریق ارتباط مستقیم با آدم‌ها، به جای مشاهده

به جای اینکه جلوی اشتباهات بچه‌ها را بگیریم، باید اجازه بدهیم برای اشتباه‌کردن آزاد باشند و از آن اشتباهات درس بگیرند.»

آن‌ها از بیرون‌گود، بیشتر در مورد آن‌ها آموخت و به نوبه خود مهارت نوشتنش را تقویت کرد.» نویسندگان این کتاب با طرح چند سؤال کتاب را به پایان می‌برند؛ اینکه چرا چنین مدرسه فوق‌العاده‌ای الگوی بقیه مدرسه‌ها نیست؟ چرا

فکر آزادی مطلق بچه‌ها بیشتر آدم‌ها را می‌ترساند؟ چه کسی علوم پایه را تعیین می‌کند؟ آیا دانش‌آموزان زمانی که بدانند ریاضی پایه را می‌توانند تنها با بیست ساعت کار کلاسی یاد بگیرند، به جای اینکه سال‌ها پای تمرین‌های تکراری آن با تنفر بنشینند، احساس فریب‌خوردگی نمی‌کنند؟ اگر با قوانین سختگیرانه بچه‌ها را مهار نکنیم، غیر قابل کنترل نمی‌شوند؟ نویسندگان در پاسخ به این سؤالات می‌گویند: «بچه‌ها در مدرسه سادبری ولی در محیط پرتنش و خشن زندگی نمی‌کنند. آن‌ها آزادی را در جامعه‌ای منضبط و قانون محور تجربه می‌کنند. بله، آن‌ها آزادند تا قوانین را تغییر دهند؛ اما فقط در صورتی که بتوانند بقیه را متقاعد کنند که تغییرات مدنظرشان منطقی است. آن‌ها آزادند و با کسانی در ارتباط‌اند که سعی دارند آزادی خود را حفظ کنند.» ■